

آسَن تَنگِی

وصایای امیرالمومنین به امام حسن مجتبی

سیدمدی شجاعی



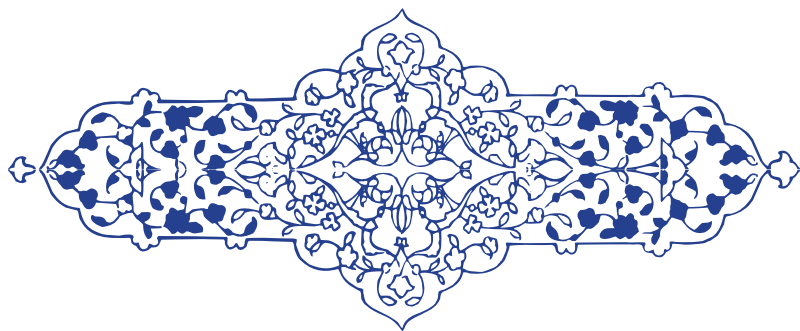
آئین زندگی

وصایای امیر المومنین به امام حسن مجتبی

نویسنده: سید مهدی شجاعی

گروه من و کتاب





آن چه پیش روی شماست، سفارشات، توصیه‌ها، موعظه‌ها، رهنمودها، آموزه‌ها یا رهنوشه‌های امیرالمؤمنین (علیه السلام) به امام حسن مجتبی (علیه السلام) است. نامه‌ای که حضرت مولا هنگام بازگشت از جنگ صفین، در یکی از منازل بین راه خطاب به فرزندشان امام حسن مجتبی نوشته‌اند، و طی آن همه آنچه را که یک انسان برای زندگی در این جهان به آن نیاز دارد، مورد توجه قرار داده‌اند. مخاطب این وصایا و سفارشات مولا، ماییم. همه ما و تک تک ما. مگر نه این است که پیامبر فرمود: «انا و علی ابوا هذه الامه.» من و علی پدران این امتیم. پس این وصیت نامه، سفارشات یک پدر است به تمامی فرزندان او اعم از پسر و دختر و کوچک و بزرگ. در تمام طول تاریخ و در همه وسعت گیتی. آن هم نه یک پدر معمولی و متعارف. پدری که به راه‌های آسمان آشناتر است تا مسیرهای زمین، پدری که هزار کتاب از کتب انبیاء در دستهای اوست، پدری

که از ازل ناظر بر خلقت بشر بوده است و انسان را از خودش بهتر می‌شناسد، پدری که معلم همهٔ انبیاء بوده است و مراد و اسوهٔ همه اولیاء، پدری که به دلیل معصومیت آسمانی، نقص و خلل و خطا و اشتباه در کلام و رفتارش، راه ندارد. پدری که اگر دستت را در دستش بگذاری، می‌توانی مطمئن باشی که برایت بهشت را با همهٔ وسعت و جاودانگی‌اش می‌خرد، و... تو که تازه گرمای دستش را چشیده‌ای حاضر نمی‌شوی که حتی به اندازهٔ سرکشی به بهشت، دستت را از دستهای گرم و مهربان و بهشت‌آفرینش در آوری.

این پدر مهربان و با صفا در راه بازگشت از جنگ صفین، در فرصت و مجالی کوتاه و گذرا، به جای ستردن عرق از پیشانی و خستگی از تن، به جای خوردن غذا و نوشیدن آب، به جای مرهم نهادن بر زخمهای متعدد خویش، نشسته است و این توصیه‌های آسمانی را برای من و شما نوشته است.

و نکتهٔ آخر

دست دعا و چشم امید همهٔ ماست به سوی حضرت محبوب که توفیق عمل به این وصایای سرنوشت ساز و سعادت آفرین را نصیب فرماید که نغزترین حکمت‌ها و دقیق‌ترین نصیحت‌ها اگر فقط در قالب کلام و کلمه و کتاب بمانند، هیچ سودی به انسان نمی‌رسانند.

◆ فَإِنِّي أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ أَيُّ بَنِي وَلَوْ مَرَّ مَرِّهِ

فرزند جانم!

وصیت و سفارش من به تو:

پروای از خداست، و پای بندی به دستورات او.

اشارت:

اهل معرفت معتقدند که همین دو جمله، در مسیر سلوک و سعادت، کاملترین کلام و تمامترین حرف است؛ ۱. پروای از خدا ۲. پای بندی به دستورات او. این دو کلام، دو کلید است که قفل تمام گنجهای عافیت و سعادت در هر دو جهان با آن باز می‌شود. بر این اساس و بر مبنای باقی فرازهای نامه، می‌توان ادعا کرد که بقیه فرمایشات حضرت مولا از این پس، شرح و بسط و تعبیر و تأویل همین دو جمله است.

◆ وَعِمَارَةَ قَلْبِكَ بِذِكْرِهِ،

و آباد ساختن دلت با یاد او.

حضرتش در جای دیگری می‌فرماید: هر که دلش را به تداوم یاد خدا آباد سازد، رفتارش در آشکار و پنهان، زیبا می‌شود.

◆ وَالْإِعْتَصَامَ بِحَبْلِهِ.

و به چنگ آوردن دست آویز او.

◆ **وَ أَيْ سَبَبٍ أَوْثَقُ مِنْ سَبَبٍ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ اللَّهِ إِنَّ
أَنْتَ أَخَذْتَ بِهِ؟**

و میان خود و خدایت کدام رابطه محکمتر و کدام واسطه
مطمئن تر از حبل الله، اگر که به آن دست پیدا کنی؟

اشارت:

خداوند متعال می فرماید: واعتصموا بحبل الله جميعاً و لا تفرقوا.
همگان به ریسمان الهی در آویزید و پراکنده نگردید. کسی از پیامبر
(صلی الله علیه و آله و سلم) پرسید: این ریسمان الهی چیست؟ که
خداوند فرموده: در آن چنگ بزنی و پراکنده نگردید؟ در آن حال،
حضرت علی (علیه السلام) در کنار پیامبر (صلی الله علیه و آله و
سلم) نشسته بود. پیامبر دست بر شانه علی (علیه السلام) گذاشت
و فرمود: حبل الله، علی است. اگر نجات و رستگاری می خواهید،
چنگ در دامن علی بزنی.

◆ **أَحْيِ قَلْبَكَ بِالْمَوْعِظَةِ،**

دلت را با نصیحت زنده گردان.

اشارت:

و فرمود: هر که دلش بمیرد، به آتش جهنم وارد می شود. و فرمود:
نصیحت، حیات بخش دلها است. و فرمود: نتیجه نصیحت،
هشیاری و بیداری است. یکی از نعمتهایی که در استحالۀ فرهنگ
و هویت ما، وجه منفی یافته و مذبوم و منفور گشته، نصیحت است.
گویی که نصیحت کردن امری قبیح و ناپسند است و فرار از شنیدن

موعظه و نصیحت، لازم و طبیعی.

و این جهلی است که مبتلا شدن به آن لاجرم انسان را به سمت جهل مرکب سوق می‌دهد و تاریکی روح انسان را دوچندان می‌کند. در حالی که بزرگان و اولیاء و اهل معرفت، نصیحت را یک نیاز مستمر روحی می‌شمرده‌اند و هر کجا به هر مرد راهی می‌رسیده‌اند، از او طلب موعظه می‌کرده‌اند. بسیاری از کلمات درخشان تاریخ در پاسخ به تقاضای «عِظَنی» (موعظه کن مرا) پدید آمده است.

◆ وَأَمَّتْهُ بِالزَّهَادَةِ،

و بازهد و بی‌رغبتی به این جهان، بمیران.

اشارت:

و خود در تعریف زهد فرمود: اصل زهد، حُسن اشتیاق است به آنچه در نزد خداوند است. و به عبارت دیگر: زهد، کوتاه کردن آرزوهاست و شکر بر نعمت‌ها و مقاومت در مقابل حرامها. و به تعبیر دقیق‌تر: هر کس که غصهٔ گذشته را نخورد، و دل به آینده خوش نکند، زهد را از هر دو سو دریافته است. زهد نیز از آن فضائل و مناقب و صفات و خصال ستوده‌ای است که در طول تاریخ از جایگاه رفیع خود تنزل کرده و مذموم و منفور تلقی شده. و شاید نقش ادبیات فارسی در این استحاله کم نبوده که عموماً زهد را نقطهٔ مقابل عشق و معرفت قرار داده و زاهد را دشمن سرسخت عاشق و رند و عارف تلقی کرده و پر واضح است که بیشترین بهانه و مضمون را هم زاهدان ریایی به دست ادبیات داده‌اند. در حالی که معنی حقیقی زهد، حتی نداشتن دنیا نیست، بلکه تعلق نداشتن

به دنیاست و دل نسپردن به دنیا. و دقیق ترین مصداق این تعریف، سیره حضرت مولاست در تعامل با دنیا.

◆ وَقْوَهُ بِالْيَقِينِ،

و با یقین قوتش ببخش.

اشارت:

و فرمود: کسی که یقین کند به آنچه ماندنی است، بی رغبت می شود به آنچه نابود شدنی است. و فرمود: به یقین برس تا قدرتمند شوی. و فرمود: پایداری و استحکام دین، بستگی دارد به قوت یقین. و پیدا است که طبیعی ترین محصول یقین، مخالفت با هوی و هوس و بریدن از تعلقات دنیا است. چنانکه می فرماید: کجایند اهل یقین؟ آنان که لباسهای هوس از تن در آوردند و پیوندشان را از علائق دنیا بریدند.

◆ وَنَوَّرَهُ بِالْحِكْمَةِ،

و با حکمت، چراغانی اش کن.

اشارت:

و فرمود: حکمت، اسباب رشد و تعالی آدمی است. و فرمود: حکمت، نگاهبان آدمی است. فرمود: حکمت را فرا بگیر. از هر که و هر جا که ممکن است. چه بسا که در سینه منافق هم حکمت باشد، در آنجا آنقدر بی تابی می کند و پرپر می زند تا در جایگاه اصلی خود، سینه مؤمن، قرار بگیرد.

و فرمود: این دلها نیز همچون بدنها، خسته می‌شوند، با حکمت‌های
نغز به دادشان برسید.

◆ فَأَصْلِحْ مَثْوَاكَ،

پس جایگاه ابدی ات را سامان ببخش.

اشارت:

مثنوی در لغت به معنای جایگاه و اقامتگاه و محل ماندن است.
و حضرت مولا که دنیا را معبر و گذرگاه می‌داند و آخرت را محل
ماندن و اقامتگاه، با ظریف‌ترین تعبیر توصیه می‌کند که: محل
ماندنت را سامان ببخش، نه معبر و گذرگاهت را.

◆ وَلَا تَبِعْ آخِرَتَكَ بِدُنْيَاكَ.

و آخرت را به دنیایت مفروش.

اشارت:

و فرمود: هر که آخرتش را به دنیایش بفروشد، هر دورازیان کرده است.
و فرمود: دنیا و آخرت، دو دشمن ناهمگون اند و دو راه مختلف. هر
که دل به دنیا بسپارد و ولایت دنیا را بپذیرد، به دشمنی با آخرت
برخاسته است. دنیا و آخرت همانند مشرق و مغرب اند. و رهرو به
هر کدام که نزدیک شود، از دیگری دور می‌گردد. دنیا و آخرت،
هووی یکدیگرند.

◆ **وَدَعَ الْقَوْلَ فِيمَا لَا تَعْرِفُ.**

و در آنچه نمی دانی، دخالت نکن!

اشارت:

و جایی دیگر در تعریف عقل فرمود: عقل یعنی فقط آنچه را که می دانی بگویی و به گفته خودت هم عمل کنی.

◆ **وَالْخُطَابَ فِيمَا لَمْ تُكَلِّفْ.**

و سخنی را که وظیفه نداری نگوی!

اشارت:

حضرتش در جایی دیگر، تعریف و تکلیف کلام را در موجزترین کلام، بیان فرموده است: عاقل سخن نمی گوید مگر به حاجت یا حجت

◆ **وَأَمْسِكْ عَنْ طَرِيقٍ إِذَا خِفْتَ ضَلَالَتَهُ.**

و به راهی که بیم گمراهی می رود، قدم مگذار!

اشارت:

عده‌ای بر این باورند که: همه راهها به خدا منتهی می شود و بر این اساس از این جمله به ظاهر زیبا و عوام پسند چنین نتیجه می گیرند که: پس باکی نداشته باش از قدم گذاشتن در هر راهی و نوشیدن از هر مشربی و ارتزاق از هر مکتبی و تلمذ و شاگردی

نزد هر استادی و خواندن هر کتابی و تجربه کردن هر سیر و مسیر و سلوکی.

اما دیدگاه حضرت مولا و توصیه حضرتش چنین نیست. او پیش از این به صراحت فرموده است که:

◆ **اليمين والشمال مضله والطريق الوسطى هي الجادة.**

چپ و راست گمراهی است و مسیر مستقیم، جاده منتهی به مقصد است.

حضرتش نه تنها تجربه کردن راههای تاریک و غیر مستقیم را توصیه نمی‌کند که حتی از مسیری که در آن احتمال گمراهی می‌رود، پرهیز می‌دهد. چرا که در فرصت کوتاه عمر، مجالی برای آزمون و خطایی از این دست نیست و امید این که از هر خطایی بتوان رست، هم نیست.

◆ **فَإِنَّ الْكَفَّ عِنْدَ حَيْرَةِ الضَّلَالِ خَيْرٌ مِنْ رُكُوبِ الْأَهْوَالِ.**

که توقف در آستانه گمراهی بهتر است از سوار شدن بر امواج هولناک.

◆ **وَخُضِ الْعَمْرَاتِ لِلْحَقِّ حَيْثُ كَانَ.**

و هر کجا که خاطر خدا در میان است، تن به مخاطره بسپار.

◆ وَتَفَقَّهَ فِي الدِّينِ.

و در فهم دین بکوش.

اشارت:

و فرمود: هر گاه خدا برای بنده‌اش خیری ویژه بخواهد، به او تفقه در دین و مقام یقین مرحمت می‌کند.

◆ فَتَفَهَّمْ يَا بُنَيَّ وَصِيَّتِي

پس سعی کن ای فرزندِ جانم که حرفهایم را خوب دریابی!

◆ وَاعْلَمْ أَنَّ مَالِكَ الْمَوْتِ هُوَ مَالِكُ الْحَيَاةِ.

و بدان که مرگ در دست همان کسی است که زندگی در دست اوست.

◆ وَأَنَّ الْخَالِقَ هُوَ الْمُمِيتُ.

و آن که می‌آفریند، هم اوست که می‌میراند.

◆ وَأَنَّ الْمُفْنِيَ، هُوَ الْمُعِيدُ.

و آن که فنا می‌کند، هم اوست که باز می‌گرداند.

◆ وَأَنَّ الْمُبْتَلِيَ هُوَ الْمُعَافِي.

و آن که گرفتار و مبتلا می‌سازد، هم اوست که رهایی و عافیت می‌بخشد.

◆ وَأَعْلَمُ يَا بَنِيَّ أَنَّهُ لَوْ كَانَ لِرَبِّكَ شَرِيكٌ لَأَتَّكَرُ سُلْطَةً،
وَلَرَأَيْتَ آثَارَ مُلْكِهِ وَسُلْطَانِهِ، وَلَعَرَفْتَ أَعْمَالَهُ وَصِفَاتِهِ.

و بدان ای فرزندی جان!

که اگر پروردگار تو شریکی می‌داشت، حتماً پیامبران او هم به سوی تو اعزام می‌شدند و قطعاً نشانه‌های پادشاهی و قدرت او را می‌دیدید و یقیناً پی به کردار و صفات او می‌بردید.

◆ وَلِكِنَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ كَمَا وَصَفَ نَفْسَهُ.

ولی او خدای یگانه است؛ همچنانکه خود به توصیف خویش پرداخته است.

◆ لَا يَضَادُهُ فِي مُلْكِهِ أَحَدٌ، وَلَا يَزُولُ أَبَدًا، وَلَمْ يَزَلْ.

کسی مزاحم حکمرانی او نیست و پادشاهی اش جاودانه و

فنانا پذیر و همیشه‌گی است.

◆ **أَوَّلُ قَبْلِ الْأَشْيَاءِ بِلَا أَوْلِيَّةٍ، وَآخِرُ بَعْدِ الْأَشْيَاءِ بِلَا نِهَائِيَةٍ.**

پیش از همه بوده است، بی آنکه خود آغاز و بدایت داشته باشد. و پس از همه خواهد بود، بی آنکه خود پایان و نهایت بپذیرد.

◆ **عَظُمَ عَنْ أَنْ تُثَبَّتَ رُبُوبِيَّتُهُ بِإِحَاطَةِ قَلْبٍ أَوْ بَصَرٍ.**
بزرگتر از آن است که در حیطه قلب و دیده بگنجد و ربوبیتش از این رهگذر به اثبات رسد.

◆ **يَا بُنَيَّ اجْعَلْ نَفْسَكَ مِيزَانًا فِيمَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ غَيْرِكَ، فَاحْبِبْ لِغَيْرِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ، وَاکْرَهُ لَهُ مَا تَكْرَهُ لَهَا.**

ای فرزند جانم! در آنچه میان تو و دیگران است، خودت را میزان قرار بده! آنچه برای خودت دوست می‌داری، برای دیگری هم دوست بدار. و آنچه برای خودت بد می‌شماری، برای دیگری هم بد بشمار!

◆ **وَلَا تَظْلِمِ كَمَا لَا تُحِبُّ أَنْ تُظْلَمَ، وَ أَحْسِنِ كَمَا**

تُحِبُّ أَنْ يُحَسِّنَ إِلَيْكَ.

و ستم مکن! همچنانکه دوست نداری بر تو ستم شود و خوبی کن! همچنانکه دوست داری با تو خوبی کنند.

◆ **وَاسْتَقْبِحَ مِنْ نَفْسِكَ مَا تَسْتَقْبِحُ مِنْ غَيْرِكَ.**
و آنچه برای دیگران زشت می‌انگاری، برای خودت هم زشت بدان.

◆ **وَارْضَ مِنَ النَّاسِ بِمَا تَرْضَاهُ لَهُمْ مِنْ نَفْسِكَ.**
و از مردم بگذر، آنسان که دوست داری از تو بگذرند.

◆ **وَلَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ وَإِنْ قَلَّ مَا تَعْلَمُ.**
و نگو آنچه نمی‌دانی، هر چند کم باشد آنچه که می‌دانی.

اشارت:

چه دشوار است درک این نکته برای عموم خلائق که:

هنر، بیش از آن که در سخن گفتن باشد، در سخن نگفتن است یا در نگفتن سخن است. و ارزش انسانها بیش از آن که در حرفهای گفته‌شان باشد، در حرفهای نگفته‌شان است. اغلب مردم بر این گمانند که اگر با مایه و سرمایه‌ای به اندازه ده، سخنی به اندازه هزار، بگویند، سود کرده‌اند، غافل که: سود حقیقی از آن کسی است که با داشتن هزار در گفتن یکی از آن همه هم تردید کند.

و چه عمیق و زیباست این کلام لقمان حکیم به فرزندش که: اگر آنچه می‌خواهی بگویی، به اندازهٔ نقره پربهاست، بدان که نگفتنش طلاست. و امام صادق علیه السلام فرمود: به جز در ذکر خدا سخن بسیار نگویند. زیرا آنان که جز در ذکر خدا، سخن بسیار می‌گویند، دل‌هایشان سخت است، ولی نمی‌دانند.

◆ **وَلَا تَقُلْ مَا لَا تُحِبُّ أَنْ يُقَالَ لَكَ.**

و نگو آنچه را که دوست نداری دربارهٔ تو بگویند.

◆ **وَاعْلَمْ أَنَّ الْإِعْجَابَ ضِدُّ الصَّوَابِ وَآفَةُ الْأَلْبَابِ.**

و بدان که خودپسندی ناپسند است و آفت عقل و خرد.

◆ **فَلَا يَقْنَطَنَّكَ إِبْطَاءُ إِيَابَتِهِ فَإِنَّ الْعَطِيَّةَ عَلَى قَدَرِ
النِّيَّةِ.**

پس مبدا که تأخیر در پاسخ و اجابتش، اسباب نومیدی است گردد. چرا که بخشش و مرحمت، مبتنی است بر مختصات نیت.

◆ **وَرُبَّمَا أُخْرِتْ عَنْكَ الْإِجَابَةُ لِيَكُونَ ذَلِكَ أَعْظَمَ
لِأَجْرِ السَّائِلِ وَأَجْزَلَ لِعَطَاءِ الْإِمْلِ.**

و چه بسا فلسفه تأخیر در اجابت این باشد که پاداش بیشتری نصیب خواهنده شود و هدایای ارجمندتری به دست آرزومند برسد.

◆ **وَرُبَّمَا سَأَلْتَ الشَّيْءَ فَلَا تُؤْتَاهُ وَأُوتِيتَ خَيْرًا مِنْهُ عَاجِلًا أَوْ آجِلًا، أَوْ صُرِفَ عَنْكَ لِمَا هُوَ خَيْرٌ لَكَ.**

و چه بسا، چیزی از خدا خواسته‌ای و به خواسته ات نرسیده‌ای، ولی به این حقیقت رسیده‌ای که چیزی بیشتر و بهتر از آن را دیر یا زود برایت تدارک دیده‌اند. یا دریافته‌ای که خیر و صلاح در نداشتن آن چیز بوده است.

◆ **فَلَرُبَّ أَمْرٍ قَدْ طَلَبْتَهُ فِيهِ هَلَكَ دِينُكَ لَوْ أُوتِيَتْهُ.**

چه بسا حاجتی داشته‌ای که رسیدن به آن باعث تباهی دینت می‌شده.

◆ **فَلْتَكُنْ مَسْأَلَتُكَ فِي مَا يَبْقَى لَكَ جَمَالُهُ وَيُنْفَى عَنْكَ وَبَالُهُ.**

پس سعی کن از خدا چیزی بخواهی که زیبایی اش برایت جاودان بماند و وجودت از رنج و سختی اش در امان بماند.

◆ **فَالْمَالُ لَا يَبْقَى لَكَ وَلَا تَبْقَى لَهُ.**

و اما ثروت و مال؛ نه آن برای تو می‌ماند، نه تو برای آن

◆ **وَاعْلَمْ أَنَّكَ إِنَّمَا خُلِقْتَ لِلْآخِرَةِ لَا لِلدُّنْيَا، وَ
لِلْفَنَاءِ لَا لِلْبَقَاءِ وَالْمَوْتِ لَا لِلْحَيَاةِ.**

و بدان که بی‌شک تو برای آن جهان خلق شده‌ای، نه این
جهان، برای نبودن در این جهان نه برای بودن جاودان، برای
مردن نه برای زنده ماندن.

◆ **وَ أَنَّكَ فِي مَذْرَبِ قُلْعَةٍ وَ دَارِ بُلْغَةٍ وَ طَرِيقٍ إِلَى
الْآخِرَةِ.**

و تو اکنون در گذرگاه، سکنی گزیده‌ای. در خانه موقت و
قناعت. و در جاده آخرت.

◆ **وَ أَنَّكَ طَرِيدُ الْمَوْتِ الَّذِي لَا يَنْجُ مِنْهُ هَارِبُهُ، وَ
لَا يَفُوتُهُ طَالِبُهُ، وَ لَا بَدَّ أَنْهُ مُدْرِكُهُ.**

و تو از مرگی گریزانی که هیچ گریزنده‌ای از چنگ آن
خلاصی ندارد. مرگ از شکار خودش نمی‌گذرد و بی‌تردید
به چنگش می‌آورد.

◆ **فَكُنْ مِنْهُ عَلَى حَذَرٍ أَنْ يُدْرِكَكَ وَ أَنْتَ عَلَى حَالٍ**

سَيِّئَةٌ.

پس مراقب باش که تو را در حین ارتکاب گناه، نگیرد.

◆ قَدْ كُنْتَ تُحَدِّثُ نَفْسَكَ مِنْهَا بِالتَّوْبَةِ فَيَحُولَ
بَيْنَكَ وَبَيْنَ ذَلِكَ، فَإِذَا أَنْتَ قَدْ أَهْلَكْتَ نَفْسَكَ.

به خودت امید و وعده می دهی که از آن گناه توبه می کنی.
اما مرگ، میان تو و توبه ات جدایی می اندازد. و این یعنی:
کمر به نابودی خودت بسته ای.

◆ يَا بَنِيَّ أَكْثَرَ مِنْ ذِكْرِ الْمَوْتِ وَذِكْرِ مَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ وَ
تُقْضَى بَعْدَ الْمَوْتِ إِلَيْهِ.

ای فرزندِ جانم!

مرگ را پیوسته در نظر بیار و مقصد این سفر شتابناکت را
به خاطر بسپار و ببین که پس از مرگ چه ها باید دید و به
کجا باید رسید.

◆ حَتَّى يَأْتِيَكَ وَقَدْ أَخَذَتْ مِنْهُ حِذْرَكَ، وَشَدَّدَتْ لَهُ
أَزْرَكَ.

که وقتی مرگ از راه رسید، کمر بسته و حاضر به یراق و پا به رکاب باشی.

◆ وَلَا يَأْتِيكَ بَعْتَةٌ فَيَبْهَرَكَ.

نه این که مرگ، ناگهانی و غفلتاً در رسد و تو را در سیطرهٔ خویش بگیرد.

◆ وَإِيَّاكَ أَنْ تَعْتَرِبَ بِمَا تَرَى مِنْ إِخْلَادِ أَهْلِ الدُّنْيَا إِلَيْهَا، وَتَكَالِبُهُمْ عَلَيْهَا.

به هوش باش که جدی گرفتن و جاودان شمردن دنیا توسط اهلش تو را نفریبند یا جنگ و جدالشان بر سر دنیا بر تو اثر نگذارد.

◆ فَقَدْ بَيَّأَكَ اللَّهُ عَنْهَا، وَنَعَتْ هِيَ لَكَ نَفْسَهَا، وَ تَكَشَّفَتْ لَكَ عَنْ مَسَاوِيهَا.

چرا که خدا تو را از ماهیت دنیا باخبر کرده و دنیا هم خود در عمل به توصیف خود پرداخته و زشتی هایش را برایت آشکار ساخته.

◆ وَاعْلَمْ يَا بُنَيَّ أَنَّ مَنْ كَانَتْ مَطِئَتُهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ

فَإِنَّهُ يُسَارِبُهُ وَإِنْ كَانَ وَاقِفًا، وَيَقْطَعُ الْمَسَافَةَ وَإِنْ كَانَ مُقِيمًا وَاِدْعَاً.

و بدان ای فرزندِ جانم!

آن که بر نقاله شب و روز نشسته، برده می شود اگرچه در جای خود ایستاده باشد. و راه را طی می کند اگرچه راحت و بی خیال، خفته باشد.

◆ **وَاعْلَمْ يَقِينًا أَنَّكَ لَنْ تَبْلُغَ أَمْلَاكَ وَلَنْ تَعْدُوَ أَجْلَكَ،
وَ أَنَّكَ فِي سَبِيلٍ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ.**

و یقین بدان که به قله آرزوهایت نمی توانی رسید و از چنگال اجل نمی توانی رهید. این راهی است که در گذشتگان آرموده اند و پیشینیان در نور دیده اند.

◆ **فَخَفِّضْ فِي الطَّلَبِ، وَ أَجْمِلْ فِي الْمُكْتَسَبِ فَإِنَّهُ
رُبَّ طَلَبٍ قَدْ جَرَّ إِلَى حَرْبٍ.**

پس در تلاش معاش، اعتدال داشته باش و دایره درآمد و دارایی را محدود کن. چه تجارتها که اصل سرمایه را نابود کرده است.

اشارت:

چرا که در تجارت دنیا، آنچه در اصل، سرمایه می‌شود، عمر آدمی است. و آن که در طلب دنیا، عمر و هستی خود را در میان می‌گذارد، اگر به دنیا رسد، چه سودی برده است؟! و اگر نرسد چه زبانی کرده است!؟

◆ **فَلَيْسَ كُلُّ طَالِبٍ بِمَرْزُوقٍ، وَلَا كُلُّ جُمْلٍ بِمَحْرُومٍ.**

چنین نیست که هر پُر تلاشی به روزی رسد و هر قناعت‌پیشه‌ای محروم بماند.

◆ **وَتَلَايِكَ مَا فَرَطَ مِنْ صَمْتِكَ أَيْسَرُ مِنْ إِدْرَاكِكَ مَافَاتٍ مِنْ مَنْطِقِكَ.**

به دست آوردن آنچه به خاطر سکوت و نگفتن به دست نیامده، آسانتر است از بازگرداندن آنچه به واسطه گفتن از کفر رفته.

اشارت:

توصیه و تأکید حضرت مولا بر حفظ زبان و نیل به سکوت، توصیه و تأکیدی شگفت آور و حیرت‌انگیز است. گاهی می‌فرماید: «سکوت، تضمین کننده سلامت است.» گاهی می‌فرماید: «عبادتی چون سکوت نیست.» گاهی می‌فرماید: «خوشا به حال آن کس که زبانش جز به ذکر خدا نمی‌گردد.» و گاهی می‌فرماید: «چه بسیار انسانها که زبان هلاکشان می‌کند.» و آنچنان توصیه و تأکید حضرت بر سکوت شدید است

که انسان در بیان بسیاری از سخن‌ها دچار تردید می‌شود. این کلام مولا در این وصیّت، فصل الخطاب این گونه تردیدهاست. پیداست که حضرت مولا در چنین مواقع و مواقفی، توصیه‌شان همچنان به نگفتن و برگزیدن سکوت است. با این استدلال که آنچه به واسطه سکوت و نگفتن به دست نمی‌آید، قابل جبران‌تر است از آنچه به واسطه گفتن از دست می‌رود.

◆ **وَحِفْظُ مَا فِي الْوَعَاءِ بِشَدِّ الْوَكَاةِ.**

و ماندن و خوب ماندن آنچه در ظرف است، تماماً بستگی به سربند آن دارد.

اشارت:

اگر می‌خواهی محتوای دلت محفوظ بماند، زبان را که سربند آن است، محکم ببند.

◆ **وَحِفْظُ مَا فِي يَدَيْكَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ طَلْبِ مَا فِي يَدِ غَيْرِكَ.**

و نگهداری آنچه در دستهای خود توست، از دیدگاه من بهتر است از خواستن آنچه در دستهای دیگران است.

◆ **وَمَرَارَةُ الْيَأْسِ خَيْرٌ مِنَ الطَّلَبِ إِلَى النَّاسِ.**

و تلخی قطع امید از مردم، شیرین‌تر است از رو زدن به

مردم.

◆ وَإِيَّاكَ وَاتَّكَلْ عَلَى الْمَنِيِّ فَإِنَّهَا بَضَائِعُ النَّوْكِ.

و بر حذر باش از تکیه کردن بر آرزو که آرزو سرمایه ابلهان است.

◆ وَالْعَقْلُ حِفْظُ التَّجَارِبِ.

و عقل، به خاطر سپردن تجربه هاست.

◆ وَخَيْرُ مَا جَرَّبْتَ مَا وَعَظَكَ.

و بهترین تجربه‌ات آن است که تو را عبرت بیاموزد.

◆ التَّاجِرُ مُخَاطِرٌ.

بازرگان پیوسته در معرض خطر است.

اشارت:

و انسان که در این جهان، با کالای عمر، مدام در حال تجارت است، هر لحظه با امید سود و بیم زیان رو به روست.

◆ وَرُبَّ يَسِيرٍ أُنْمِي مِنْ كَثِيرٍ.

و چه بسا «کم» ی که بیش از «زیاد» برکت و باروری دارد.

اشارت:

و چه بسا عمرهای کوتاه که ساعات و لحظاتی از عمرهای بلند،
بالنده‌تر و پرخیر و برکت‌تر است. و چه بسا مالهای کوچک و اندک
که از ثروت‌های کلان و اموال انبوه، ثمربخش‌تر و ماندگارتر.

◆ لَا خَيْرَ فِي مُعِينٍ مَّهِينٍ وَلَا فِي صَدِيقٍ ظَنِينٍ.

در آن یاوری که پست و فرومایه است و رفیقی که مشکوک
و غیر قابل اعتماد، خیری نیست.

◆ اَحْمَلُ نَفْسِكَ مِنْ اَخِيكَ عِنْدَ صَرْمِهِ عَلَى الصَّلَاةِ.

برادرت و رفیق برادروارت اگر از تو گسست، تو پا بر نفس
خویش بگذار و قدم در مسیر مهر و آشتی بردار.

◆ وَعِنْدَ صُدُودِهِ عَلَى اللَّطْفِ وَالْمُقَارَبَةِ.

و اگر پای از تو برید و دست از تو کشید، تو دست لطف به
سویش دراز کن و پا بر دوام انس و رفاقت بفشار.

◆ وَعِنْدَ جُمُودِهِ عَلَى الْبَدْلِ.

و اگر بر تو تنگ گرفت، تو آستین بخشش گشاده دار.

◆ وَعِنْدَ تَبَاعُدِهِ عَلَى الدُّنُوِّ.

و اگر از تو دوری گزید، تو به او نزدیک شو.

◆ وَعِنْدَ شِدَّتِهِ عَلَى اللَّيْنِ.

و اگر بر تو سخت گرفت تو با او مدارا کن.

◆ وَعِنْدَ جُرْمِهِ عَلَى الْعُذْرِ.

و اگر خطا کرد، تو عذرش را بپذیر.

◆ حَتَّىٰ كَأَنَّكَ لَهُ عَبْدٌ وَكَأَنَّهُ ذُو نِعْمَةٍ عَلَيْكَ.

تا آنجا که انگار تو بنده او یی و او ولی نعمت توست.

◆ وَإِيَّاكَ أَنْ تَضَعَ ذَلِكَ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ أَوْ أَنْ تَفْعَلَهُ
بِغَيْرِ أَهْلِهِ.

و مباد آنجا که جای این رفتار نیست و برای آن که لایق این
کردار نیست، چنین عمل کنی.

◆ لَا تَتَّخِذَنَّ عَدُوَّ صَدِيقِكَ صَدِيقًا فَتُعَادِيَ
صَدِيقَكَ.

و دشمن دوستت را هرگز به دوستی مگیر. چرا که دشمنی
کردن با دوست محسوب می شود.

◆ وَلَا تُضِيعَنَّ حَقَّ أَخِيكَ أَتَّكَلًا عَلَى مَا بَيْنَكَ وَ
بَيْنَهُ فَإِنَّهُ لَيْسَ لَكَ بِأَخٍ مَنْ أَضَعْتَ حَقَّهُ.

حق رفیقت را ضایع مکن به اعتبار رفاقتی که میانتان بوده و هست.
چرا که بعد از پایمالی حقوق، رفاقتی بر جای نمی ماند.

◆ وَلَا يَكُنْ أَهْلَكَ أَشَقَى الْخَلْقِ بِكَ.

و کاری نکن که خانواده ات بی مهرترین مردم نسبت به تو گردند.

◆ وَلَا تَرَّغَبَنَّ فِيمَنْ زَهَدَ فِيكَ.

و به آن که تو را دوست نمی دارد، دل مبنده.

◆ وَلَا يَكُونَنَّ أَخُوكَ أَقْوَى عَلَى قَطِيعَتِكَ مِنْكَ
عَلَى صِلَتِهِ وَلَا تَكُونَنَّ عَلَى الْإِسَاءَةِ أَقْوَى مِنْكَ عَلَى
الْإِحْسَانِ.

و مبادا که در رفاقت چنان عمل کنی که دوست، انگیزه اش
برای بریدن، بیشتر از پیوستن شود و برای بدی کردن،
بیشتر از خوبی.

◆ وَلَا يَكْبُرَنَّ عَلَيْكَ ظُلْمٌ مَنْ ظَلَمَكَ فَإِنَّهُ يُسْعَى فِي

مَضَرَّتْهُ وَتَفَعِكَ.

و ظلم آن کس که بر تو ستم می کند، دل و جان را نیازارد.
چرا که او در آتش زیان خود می سوزد و برای تو منفعت
می اندوزد.

◆ **وَلَيْسَ جَزَاءُ مَنْ سَرَكَ أَنْ تَسُوَّهُ.**

و آن کس که تو را شادمان می کند، غمگین ساختنش سزاوار
نیست. (و بدی کردن در حق آن کس که تو را خوشحال
کرده، سزاوار نیست.)

◆ **إِذَا تَغَيَّرَ السُّلْطَانُ تَغَيَّرَ الزَّمَانُ.**

با تغییر حکومت، مناسبات زمانه تغییر می کند.
(اگر حاکم و پادشاه، دستخوش دگرگونی شود، زمانه تغییر
می کند.)

◆ **سَلِّ عَنِ الرَّفِيقِ قَبْلَ الطَّرِيقِ، وَ عَنِ الْجَارِ قَبْلَ
الدَّارِ.**

بیش تر از سفر، به همسفر بها بده و پیش تر از خانه، همسایه
را ارزیابی کن.

◆ **أَسْتَوْدِعُ اللَّهَ دِينَكَ وَ دُنْيَاكَ.**

دین و دنیایت را به خدا می سپارم.